



## چرا ملا حسین قلی همدانی عیاش را بر سرش می کشید

گفتند: شاید اگر ملاحسینقلی همدانی برای ایشان چیزی بنویسد از آن جهت که ایشان هم همدانی است شاید ترتیب اثر بدهند.

تالیف و تنظیم:

رضا صابری خورزوقی

بدون تردید، یکی از رمزهای موفقیت‌های ملا حسینقلی همدانی، این فقیه عارف، را می‌توان در روح بلند او جستجو کرد. او در پیمودن راه حقیقت و سلوک در طریق الهی، دارای عزمی راسخ و همتی والا بود. به همین جهت، کلام و نگاهش هر شنونده و بیننده‌ای را متأثر می‌ساخت.

\* از نگاه استاد شهید مرتضی مطهری (ره):

&#171#بزرگترین حسنه حکیم سبزواری، مرحوم حکیم ربانی، عارف کامل الهی، فقیه نامدار، آخوند ملا حسینقلی همدانی در جزینی - قدس سره - است.

محفل درس او حال و هوای دیگری داشت و فضای آن آکنده از عطر معنوی و روحانیت بود.

آن مربی عارف گاهی در اثنای درس از بیم آن که سخنان علمی و لذت تدریس او را از یاد یار و فیض حضور باز دارد و از مبدأ هستی غافل سازد، لحظاتی را به سکوت می‌گذرانید. (8)

به هنگام تدریس، شاگردانش آن چنان تحت تأثیر سخنان او قرار می‌گرفتند که خویش را از یاد می‌بردند و ساعتها محو روحانیت کلام استاد می‌شدند. علامه طباطبائی (ره) نقل می‌کند:

&#171#مرحوم آقا سید علی قاضی می‌فرمود: در ایام تشریف به نجف اشرف، روزی در معبری فردی را دیدم که کنترل کافی بر خویش نداشت. از یکی پرسیدم: آیا این مرد اختلال فکر و حواس دارد؟ در پاسخ گفت: خیر، او هم اکنون از جلسه‌ی درس اخلاق آخوند ملا حسینقلی همدانی برخاسته است و این از خود بی‌خودی که در او مشاهده می‌شود، تأثیر کلام و تصرف روحی آن جناب است.»

(کیهان اندیشه، ش 15، ص 45).

در این زمینه حکایت‌های متعددی نقل شده است که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم تا هم سرّ توفیقات این مرد بزرگ را در بایم و هم اندکی از ذکر نام چون اوئی بهره‌مند گردیم:

\* نوشته‌های اهل غفلت

آیت الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی می‌فرماید:

شیخ ما را اصحاب و یارانی از اهل تقوا بود که از جمله آنها سیدی از بزرگان شهر همدان بود که جوانی نیکو سیرت و مراقب و مجاهدی با استقامت بود.

او در خدمت شیخ به تحصیل فقه و تزکیه نفس اشتغال داشت. روزی جمعی از همدان به خدمت شیخ رسیده بودند. و از یکی از

برادران سیّد شکایت داشتند که در بعضی از امور متعلق به تجارت کوتاهی می‌کند.

شیخ، سیّد را فرمود که در نامه ای به برادرش بنویسد و او نامه ای نوشت و خدمت شیخ آورد.

شیخ نامه را گشود دید سیّد در نامه برادرش را به خاطر بد رفتاری با مردم مورد ملامت قرار داده و نوشته این گونه رفتار هم اعتبار او را نزد مردم از بین می‌برد و هم در آخرت موجب زیان و ضرر خواهد بود.

چون شیخ دید که سیّد ضرر دنیوی را بر ضرر اخروی مقدم داشته، فرمود که این نوشته شبیه نوشته‌های اهل غفلت است. کسی که مراقب اعمال و رفتار خود باشد، هیچ گاه ذکر دنیا را بر آخرت مقدم نمی‌دارد.

\* عفو و گذشت

کرامت نفس و بزرگواری ایشان از جمله خصلت‌هایی است که در شاگردان و یاران او نفوذ کرده بود. در این مورد، علامه طهرانی از نوه آخوند نقل می‌کند: #171& در یکی از سفرهای زیارتی که آخوند با اصحابشان پیاده به کربلا مشرف می‌شدند، در راه، راهزنان بیابانی اموال ایشان را غارت کرده و هر چه دارند، می‌ربایند. سپس که عارف همدانی را می‌شناسند، به حضورشان آمده و هر چه ربوده بودند، تقدیم کرده و معذرت می‌خواهند. آخوند ملا حسینقلی فقط کتاب‌های وقفی را که ربوده بودند، پس می‌گیرد و بقیه کتب و اموال را نمی‌گیرد و می‌فرماید: #171& به مجرد سرقت، من ایشان را حلال کردم؛ چو راضی نشدم به واسطه من خداوند کسی را در آتش دوزخ بسوزاند و نمی‌خواهم به خاطر من لقمه حرام از گلوئی کسی پائین برود و موعظه در او بی‌اثر باشد.»

\* رازپوشی

بعضی از اولیای الهی در این عالم، باطن انسانها و صفات حیوانی آنان را می‌بینند و می‌شناسند، ولی از آن جا که مظهر صفت ستار العیوب الهی‌اند، سرپوشی می‌کنند و رازهای مردم را فاش نمی‌کنند. عارف فرزانه همدانی از این چنین عظمت روحی برخوردار بود. شیخ محمد رازی در این رابطه، از زبان یکی از شاگردان آخوند نقل می‌کند:

#171& آخوند ملا حسینقلی همدانی که مربی اخلاق و عالم ربانی و سالک حقیقی و دارای کرامات و صاحب مکاشفات و منامات بود، هر وقت به حرم مطهر امیرمؤمنان، علی - علیه السلام - مشرف می‌شد، با آداب خاص و خضوع و خشوع مخصوص می‌رفت و هنگام خروج، عبا را به سر انداخته و سر به زیرافکنده و با عجله به منزل خود می‌رفت. ما از نحوه تشریف آن چنانی و از برگشتن این چنین وی در تعجب بودیم، تا روزی در صحن مطهر مراقب ایشان بودم. وقتی به آن کیفیت بیرون آمد و به شتاب رفت، سر راه را بر او گرفته و به صاحب قبر مطهر علوی - علی مشرفها السلام - سوگند دادم که

علت آن گونه تشریف و این گونه مراجعت چیست؟ گفت: اما آن گونه تشریف و وظیفه هر کسی است که عارف به مقام ولیّ الله اعظم، امیرمؤمنان(ع) باشد که با کمال خضوع و خشوع مشرف گردد و اما علت این گونه مراجعت برای این است که اثر تشریف با معرفت به حضور و پیشگاه حضرت علی (ع) عوض شدن و رنگ ولایت گرفتن و باز شدن چشم و گوش ملکوتی است و چون حقایق و باطن اشیاء و اشخاص برایم منکشف می‌گردد، نمی‌خواهم چشم من به یکی از دوستانم بیفتد که مبادا آنها را به غیر صورت انسان ببینم و رازهای پنهانی و عیوب نهانی آنان پیش من فاش شود. و در نتیجه نفس من از آنان مکدر شده و نسبت به او در من تنفر ایجاد گردد، دل می‌خواهد سر آنها حتی در پیش نفس من پوشیده بماند.

\* تأثیر نفس قدسی آخوند

بدون هیچ توجهی از کنار او گذشت. این بی‌توجهی آخوند بر عبد فزار سخت گران آمد. از جای خود حرکت کرد تا این شیخ پیر را تنبیه کند. دوید و راه را بر او سد کرد و با لحنی بی‌ادبانه گفت: هی! آشیخ! چرا به من سلام نکردی؟! عارف همدانی ایستاد و گفت: مگر تو کیستی که من باید حتماً به تو سلام می‌کردم؟ گفت: من عبد فزارم. آخوند ملاحظه‌سینقلی به او گفت: عبد فزار! افررت من الله ام من رسوله؟ تو از خدا فرار کرده‌ای یا از رسول خدا؟ و سپس راهش را گرفت و رفت.

فردا صبح، آخوند ملا حسینقلی همدانی درس را تمام کرده، رو به شاگردان نمود و گفت: امروز یکی از بندگان خدا فوت کرده هر کس مایل باشد به تشییع جنازه او برویم. عده‌ای از شاگردان آخوند به همراه ایشان برای تشییع حرکت کردند. ولی با کمال تعجب دیدند آخوند به خانه عبد فرار رفت. آری او از دنیا رفته بود. عجب! این همان یاعی معروف است که آخوند از او به عنوان بنده خدا یاد کرد و در تشییع جنازه او حاضر شد؟! به هر حال تشییع جنازه تمام شد. یکی از شاگردان آخوند به نزد همسر عبد فرارا رفته و از او سؤال کرد: چطور شد که او فوت کرد؟ همسرش گفت: نمی‌دانم چه می‌شد؟ او هر شب دیروقت

با حال غیرعادی و از خود بی خود منزل می آمد، ولی دیشب حدود يك ساعت بعد از اذان مغرب و عشا به منزل آمد و در فکر فرو رفته بود و تا صبح نخوابید و در حیاط قدم می زد و با خود تکرار می کرد: عید فرار تو از خدا فرار کرده ای یا از رسول خدا؟! و سحر نیز جان سپرد. عده ای از شاگردان آخوند فهمیدند این جمله را ملاحسینقلی همدانی به او گفته است. چون از او سؤال کردند، ایشان فرمودند: &#171;من می خواستم او را آدم کنم و این کار را نیز کردم، ولی نتوانستم او را در این دنیا نگه دارم.>

(شرح حال حکیم فرزانه حاج علی محمد نجف آبادی، ص 27)

\* نهی از منکر کنید

نقل است مرحوم آخوند در یکی از سفرهای خود با جمعی از شاگردانش به عتبات عالیات می رفت در بین راه به قهوه خانه ای رسیدند که جمعی از دنیا پرستان می خواندند و پایکوبی می کردند.

آخوند همدانی به شاگردانش فرمود: یکی برو و آنان را نهی از منکر کند بعضی از شاگردان گفتند اینها به نهی از منکر توجه نخواند کرد.

ایشان فرمود: من خودم می روم. وقتی که نزدیک شد به رئیسشان گفت: اجازه می فرمایید من هم بخوانم شما بنوازید؟!>

رئیس گفت: مگر شما بلدی بخوانی؟>

فرمود: بلی، گفت: بخوان.

آخوند نیز شروع به خواندن اشعار ناقوسیه حضرت امیر علیه السلام کردند:

لا اله الا الله حقاً حقاً صدقاً صدقاً

إن الدنيا قد غرتنا و أشتغلتنا و استهوتنا ...

آن عده وقتی این اشعار را شنیدند به گریه در آمدند و به دست ایشان توبه کردند. یکی از شاگردان آخوند نقل کرده: وقتی ما از آنجا دور می شدیم هنوز صدای گریه شان به گوش می رسید.

\* چشمان ملکوتی

آیت الله سیّد عبدالحسین لاری از خواص شاگردان آن جناب در وصف حالات ایشان فرمودند:

از جناب آخوند ملاحسینقلی همدانی شنیدم که می فرمودند:

بعضی اشخاص در نجف هستند که فیوضاتی که هر روز از بقعه نورانی حضرت امیر علیه السلام متصاعد می شود و به اموات وادی السلام افاضه می شود با چشم ظاهری مشاهده می کنند، مانند خطوط نور که متصل به قبور ایشان است.

ما می دانستیم که آن شخص خود ایشان است اما به ملاحظاتی بروز نمی دادند و این گونه کرامات و مکاشفات مکرر از آن بزرگوار مشاهده شده است.

\* امیر جند جهنم

سایت صالحین از قول آیت الله موسی زنجانی نوشته است که فرمودند:

در یکی از ایام در منزل آیت الله بنی صدر همدانی بودیم آیت الله حاج سیّد علی خلخالی فرمودند از جناب حاج شیخ جواد جواهری (نتیجه صاحب جواهر) شنیدم که فرمود:

عمومی من که نوه صاحب جواهر می‌شدند از نظر معیشت سخت در فشار بودند و به لحاظ اقتصادی وضعیت نامناسبی داشتند. بنده به نظرم رسید که به خدمت علماء بروم و از آنها نامه‌هایی بگیرم که یا برای وکلای خودشان در ایران یا اشخاصی که از نظر مالی توانایی دارند و از وجود علماء و بزرگان به حساب می‌آیند، بنویسند که به عموی ما مساعدتی بکنند تا از این وضعیت بیرون آید.

با این انگیزه خدمت علماء رسیدم و نامه‌هایی برای عمویم گرفتم.

بعد سؤال کردم در همدان چه کسی هست که بتواند به ایشان کمک کند گفتند امیرافخم. سؤال کردم در نجف چه کسی او را می‌شناسد؟

گفتند: شاید اگر ملاحسینقلی همدانی برای ایشان چیزی بنویسد از آن جهت که ایشان هم همدانی است شاید ترتیب اثر بدهند.

لذا رفتم خدمت ملاحسینقلی همدانی و مطلب را گفتم. ایشان از نوشتن عذر آوردند.

من نیز اصرار کردم و بالاخره ایشان نیز يك کاغذ سیگار را باز کردند و چیزی روی آن نوشته و آن را لوله کرده و به من دادند.

من از اینکه ایشان این درخواست را روی چنین کاغذی نوشتند و حاجت مرا چنین اجابت کردند ناراحت شدم و می‌خواستم به ایشان چیزی بگویم اما منصرف شدم و چیزی نگفتم و بیرون آمدم.

به هر حال نامه‌ها را جمع کردم و آمدم خدمت عمویم و نامه‌ها را به ایشان دادم و یادم به نامه آخوند همدانی آمد و آن را هم داده و گفتم این نامه را هم آخوند همدانی برای امیرافخم نوشته‌اند.

ایشان بعداً برایم تعریف کرد که چون به همدان رسیدم دیدم نام امیرافخم بر سر زبانهاست چون از منزلش پرسیدم گفتند در فلان محله همدان بارگاهی دارد چون به آنجا رفتم دیدم ساختمانی مجلل به همراه خدم و حشم دارد. پیش رفته و گفتم حامل نامه‌ای از ملاحسینقلی همدانی برای جناب امیرافخم هستم.

ملازمان ایشان پیغام مرا برای وی بردند و خبر آوردند که به انتظار بمانم تا ایشان بیایند.

به انتظار ایشان ماندم. پس از مدتی دیدم همه به احترام ایستادند و از راهروی که از دور پیدا بود و این راهرو از میان اتاق‌های تو در تو می‌گذشت دیدم که از دور پیر مردی قد خمیده و عصا بدست می‌آید تا رسید به من و من نامه جناب آخوند را به ایشان دادم.

ایشان نیز قبل از اینکه نامه را باز کند و بخواند آن را در طول پیشانی بالای ابروهایش کشیده و صلوات فرستاد و این کار را سه بار تکرار کرد و سپس نامه را باز کرد و خواند. با خواندن نامه شروع به گریه کرد و به شدت گریست و اطرافیان متأثر و منقلب شدند و من نیز تحت تأثیر قرار گرفته بودم.

آخوند ملاحسینقلی همدانی به ایشان نوشته بود:

«#171&؛امیر جند جهنم؛ برای خلاصی از عذاب الهی، آورنده نامه جناب شیخ را مساعدت فرمایید. ملاحسینقلی همدانی»

پس از آن به من گفتم که همراه من بیا و با هم رفتیم تا به اندرونی منزل ایشان رسیدیم و به اتاق شخصی خودش رفتیم.

به من گفتم هزینه خرید یک باب منزل در نجف چقدر می‌شود؟

من گفتم فلان دینار. گفتم چقدر قرض دارید؟ گفتم: فلان دینار. بعد یک کسبه زر به من داد و گفتم: این مقدار کفایت می‌کند؟

آن کسبه خیلی بیشتر از مقدار قرض و خرید یک خانه مناسب بود.

بعد گفتم از آنجا که شما قصد ارض اقدس را دارید من مزاحم و مانع شما نمی‌شوم. لذا دو اسب آماده کرده و یک نفر به همراه من فرستاد که در طول سفر دنبال من باشد.